

دوفصلنامه علمی ترویجی سلفی پژوهی، سال سوم ♦ شماره ۶ ♦ پاییز و تابستان ۱۳۹۶
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۲۳ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۷/۰۵ ♦ صفحات: ۸۱-۹۸

خصوصیات روح بعد از مرگ از نگاه سلفیه

مصطفی عبدالله زاده *

سید مهدی علیزاده موسوی **

چکیده

سلفی‌ها و وهابی‌ها تا به حال تعریف خاصی برای روح ارائه نکرده‌اند؛ فقط ابن قیم در این مورد تعریفی ارائه کرده و روح را جسم نورانی می‌داند؛ همچنین همه سلفی‌ها و وهابیت معتقدند که روح بعد از مرگ زنده است و ارواح مومنین و شهدا در بهشت هستند. آنها معتقدند که بودن ارواح در بهشت، منافاتی با اراده خدا در متصل کردن این ارواح با بدن ندارد و او هر وقت بخواهد می‌تواند این کار را انجام دهد. اکثر سلفی‌ها می‌گویند که میت سلام را می‌شنود و نسبت به زائرش درک و علم دارد و اساساً سلام بر کسی خطاب می‌شود که دارای درک است؛ اما بعضی از وهابی‌ها مثل البانی می‌گویند: مرده سلام را نمی‌شنود؛ همچنین نسبت به رسیدن ثواب قرائت قرآن به میت، اکثر سلف حتی خود ابن تیمیه و ابن قیم می‌گویند: ثواب قرائت قرآن به میت می‌رسد. در مقابل بعضی از وهابیت معاصر مثل ابن عثیمین و البانی می‌گویند: ثواب قرائت به مرده نمی‌رسد و این عمل، عمل بدعی است.

کلیدواژه‌ها: روح، مرگ، سلفیه، وهابیت، ابن تیمیه، ابن قیم، ابن عثیمین، البانی.

* سطح سه حوزه علمیه قم و فارغ التحصیل موسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (علیهم السلام)

seyedmostafa61@yahoo.com

** استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم.

مقدمه

از زمانی که خداوند متعال با وحی بر پیامبرانش از دمیدن «روح» خود در پیکر انسان خبر داد، واژه روح به عنوان یکی از واژه‌های پر رمز و راز در حوزه انسان‌شناسی مطرح شد. پس از آن، فیلسوفان، متکلمان، عارفان، اهل حدیث، سلفیه و وهابیت در بیان حقیقت آن نظراتی ابراز داشتند. با اندکی تأمل درباره مسأله روح، این واقعیت روشن می‌شود که از جمله مسائل بسیار پیچیده و طبیعی و از موضوعات بسیار مهم که مورد توجه و نظریه‌پردازی فلاسفه و متکلمان و سلفیه و وهابیت قرار گرفته، مسأله «خصوصیات و احوالات روح» بعد از مرگ است. با تفحص در نوشته و منابع موجود، به آرای زیادی در مورد تعریف و ماهیت و احوالات روح برمی‌خوریم و می‌بینیم که در این مورد، تضارب آرا و تشت اقوال وجود دارد؛ تا آنجا که اکثر سلفی‌ها و وهابیت در ارائه این مطلب، غالباً به ناتوانی خود اعتراف کرده و مانند لغوین فقط به ذکر مصادیق آن اکتفا کرده‌اند. با توجه به اینکه یکی از مبانی توسل، استغاثه به ارواح اولیای الهی در عالم برزخ، مسأله سماع موتی است و خود مسأله سماع موتی مبتنی بر بحث روح است؛ لذا در این نوشتار سعی شده موضوع روح پس از مرگ از دیدگاه سلفی‌ها و وهابیت مورد بررسی قرار بگیرد و نقاط اشتراک و افتراق مشخص گردد.

تعریف روح در لغت

واژه روح در اصل (ریشه) خود به معنای واحدی - جریان امر لطیف - است که در سه مرتبه یا سه نمود به کار رفته است؛ چنانچه بعضی از اهل لغت (مثل ابن فارس در معجم مقاییس، راغب در مفردات و مرحوم مصطفوی) به این نکته اشاره کرده‌اند.^۱ این سه معنای عمده عبارت‌اند از:

۱. ریشه «ر-و-ح» به معنای نفس: روح (به‌ضم راء) که جمع آن ارواح می‌شود و به - معنای نفس است که به وسیله آن نفس، بدن زنده است.^۲ زبیدی می‌گوید: در فارسی به

۱. ابوالحسن، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۵۴؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۶۹؛ مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۴، ص ۲۵۷.

۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۳، ص ۲۹۱؛ ابن عباد، صاحب، کافی الکفاة؛ ابن عباد، اسماعیل، المحيط في اللغة، ج ۳، ص ۱۹۶، جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۱، ص ۳۶۷.

آن "جان" می‌گویند.^۱ غالباً روح در آیات و احادیث بر این معنی دلالت دارد.^۲

۲. ریشه «ر-و-ح» به معنای هوا، باد و بوی خوش: ماده (ر-و-ح) به این معنای به صورت لفظ ریح استعمال می‌شود.^۳

۳. ریشه «ر-و-ح» به معنای راحتی و رحمت: در کتب لغت، واژه روح (به فتح راء) معمولاً به معنای راحتی و رحمت آمده است.^۴

آنچه به نظر می‌رسد، لغت پژوهانی مانند خلیل بن احمد، جوهری و دیگران، صرفاً به ذکر معانی و مصادیق این ماده پرداخته و در مقام تعیین معنای اصلی این باب نبوده‌اند. اگر بخواهیم یک معنای اصلی برای کلمه روح و دیگر کلمات وابسته به آن بیابیم، به نظر می‌رسد، با توجه به اینکه اصل همه این کلمات «ریح» است و ریح به معنای "نسیم هواست"،^۵ باید بگوییم، قدر مشترک معانی این کلمه و مشتقات آن «جریان» است. روح نیز حاصل یک امری است که جریان می‌یابد؛ چنانچه آقای مصطفوی معانی روح را از مصادیق جریان لطیف و آثار ظهور روح می‌داند.^۶

نکته

در بین این معانی لغوی، آنچه مربوط به بحث ما است و در این نوشتار مورد کنکاش قرار می‌گیرد، معنای اول (آنچه موجب زنده شدن بدن) است، که حقیقت روح انسانی چیست؟

۱. زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۴، ص ۵۷.
۲. جزری، ابن اثیر، النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۲، ص ۲۷۱؛ زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۴، ص ۵۸؛ قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۳۰.
۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۳، ص ۲۹۲؛ ابن عباد، صاحب، کافی الکفاة، ابن عباد، اسماعیل، المحيط في اللغة، ج ۳، ص ۱۹۶؛ ابوالحسنین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقانیس اللغة، ج ۲، ص ۴۵۴؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۷۰؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲، ص ۴۵۵؛ فیومی، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنیر في غریب الشرح الكبير للرافعی، ج ۲، ص ۲۴۴.
۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۱، ص ۳۶۷؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۶۹؛ حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، ج ۴، ص ۲۶۶۵؛ جزری، ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۲، ص ۲۷۱؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲، ص ۴۵۵؛ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۵۳.
۵. ابوالحسنین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقانیس اللغة، ج ۲، ص ۴۵۴؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۶۹؛ مصطفوی، حسن، التحقيق في کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۲۵۷.
۶. مصطفوی، حسن، التحقيق في کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۲۵۷.



تعریف روح نزد سلفیه و وهابیت

در این نوشتار ابتدا تعریف روح از نگاه ابن تیمیه و شاگردان او، سپس تعاریف علمای بعد از محمد بن عبدالوهاب تا معاصرین بررسی می شود.

تعریف روح نزد ابن تیمیه و شاگردان او

ابن تیمیه که سخنانش میزانی برای تفکرات سلفی است، درباره حقیقت روح می گوید: مذهب صحابه و تابعین و سایر سلف امت و ائمه سنت چنین است که روح، عین و حقیقتی قائم به نفس بوده و از بدن جداست و نعمت یا عذاب داده می شود. روح بدن نیست و جزئی از بدن هم نیست.^۱ ابن قیم در تعریف روح می گوید: روح جسمی است که از حیث ماهیت با این جسم محسوس مخالف است و روح جسم نورانی، علوی (از عالم بالا)، خفیف، زنده و متحرکی است که در جوهر اعضا نفوذ می کند و در آن اعضا جاری می شود؛ چنانچه آب در گل و روغن در زیتون و آتش در فحم جاری می شود.^۲ وی در ادامه می نویسد: این قول صحیح است و مابقی اقوال مردود است و کتاب، سنت، اجماع صحابه، ادله عقل و فطرت بر این تعریف دلالت دارند.

ابن عبدالهادی، ابن کثیر و ابن رجب حنبلی تعریفی برای روح نکرده اند. در تعریف روح، ابن تیمیه و ابن قیم منهج سلف را دنبال نکرده اند؛ چنانچه سلف حقیقت روح را به خداوند متعال واگذار می کردند و تعریفی از روح ارائه نکرده اند؛ در حالی که آن دو (با اینکه ادعای سلف داشتند)، تعریفی برای روح کردند. تعریف روح به وسیله آن دو یکی از مصادیقی است که نشان می دهد که آنها همیشه پایبند به منهج سلف نبودند؛ گرچه لازم به ذکر است، تعریف آن دو از روح بر می گردد به تعریف اصطلاحی که علما (مانند جوینی^۳، قرطبی^۴ و دیگران) از روح کردند.



۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۱۷، ص ۳۴۱-۳۴۰.

۲. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، الروح فی الکلام علی ارواح الأموات والأحیاء بالدلائل من الکتاب والسنة، ص ۱۷۹-۱۷۸.

۳. جوینی، عبد الملک، الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، ص ۱۵۱.

۴. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۲۴.

تعریف روح نزد علمای بعد از محمد بن عبدالوهاب تا معاصرین

۱. شوکانی ابتدا در ذیل آیه ۲۹ سوره حجر، کلام قرطبی را ظاهراً می‌پذیرد که روح جسم لطیفی است که خداوند به وسیله آن جسم لطیف، حیات و زندگی را در بدن خلق می‌کند؛^۱ اما در ذیل آیه ۸۵ سوره اسراء می‌گوید: روح از اموری است که خداوند هیچ یک از بندگان حتی پیامبران را بر آن آگاه نساخته و از امر خداوند است. این آیه، کسانی را که دنبال حقیقت و ماهیت روح هستند را از این کار منع می‌کند و درباره اقوال راجع به ماهیت روح می‌گوید: هیچ فایده و نفعی ندارند.^۲

۲. ابن عثیمین و صالح فوزان می‌گویند: روح چیزی است که بدن به وسیله آن حیات دارد؛ و در ماهیت روح علما اختلاف دارند و صحیح این است که بگوییم روح امر عجیبی است که کسی بر آن احاطه ندارد و نمی‌تواند ماهیت آن را تعریف بکند.^۳ ابن عثیمین در ادامه می‌گوید: ما به صفات روح که در آیات و روایات آمده ایمان داریم و روح دیده می‌شود و دیدن روح اقتضا می‌کند که جسم باشد؛ چراکه فقط جسم دیده می‌شود؛ اما روح از قبیل جنس این اجسام نیست و کیفیت آن جسم را نمی‌دانیم؛ همچنین ابن عثیمین در ادامه، تعریضی به بعضی از علما (ظاهراً ابن قیم) می‌زند (چون ابن قیم در تعریف روح گفت: جسم نورانی لطیف است)، که ما به این تعریف جزم نداریم؛ چون جزم داریم که روح جسمی است که دیده می‌شود و ماده آن از جنس ماده اجسام نیست.

پس ابن عثیمین معتقد است که روح جسم است و ماده آن غیر از ماده این اجسام است؛ نه اینکه روح جسم نورانی باشد و چون دیده می‌شود جسم است؛ طبق این مبنا (دیدن دال بر جسم) و از باب (العله تعمم و تخصص)، ابن عثیمین باید بپذیرد که خداوند در قیامت طبق عقیده اهل سنت دیده شود و باید جسم باشد؛ اما ماده آن غیر از ماده اجسام است.

۳. محمود آلوسی، شیخ صالح بن عبدالعزیز آل الشیخ، بن باز و البانی، تعریفی

۱. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدیر، ج ۳، ص ۱۹۷-۱۹۶.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۰۲.

۳. ابن عثیمین، محمد بن صالح، شرح العقيدة السفارينية - الدرر المضية في عقد أهل الفرقه المرضية، ص ۴۴۳-۴۴۱؛

فوزان، صالح بن فوزان، مجموع فتاوی الشیخ صالح الفوزان، ج ۱، ص ۱۵۸.



برای روح ارائه نکرده‌اند و البانی و نعمان بن محمود آلوسی همان تعریف ابن‌قیم را قبول دارند؛^۱ چنان‌چه در کتاب دیگر خودش از ابن‌جماعه نقل می‌کند که جمهور اهل سنت قائل هستند که روح جسم لطیفی است و از حیث ماهیت و صفت، مخالف اجسام است و متصرف در بدن است و حلول در بدن می‌کند؛ طوری‌که آتش در زغال و روغن در زیتون حلول کرده است.^۲

در بین وهابی‌های معاصر، بعضی بر منهج و روش سلف بودند و تعریفی برای روح ارائه نداده‌اند؛ بعضی دیگر^۳ هم روح را تعریف کردند و معمولاً تعریف آنها از روح همان تعریف ابن‌قیم است.

بقای روح و زنده بودن آن بعد از مرگ

علمای سلفی و وهابی می‌گویند: با مرگ، روح نمی‌میرد؛ چراکه روح برای بقا خلق شده است.^۴ آنها به آیات و احادیث استدلال می‌کنند که دلالت بر آن دارد که روح بعد از جدایی از بدن نعمت و خوشی یا عذاب می‌بیند؛ در این صورت اگر بگوییم روح می‌میرد، انقطاع نعمت و عذاب لازم می‌آید؛ در صورتی‌که خداوند متعال خبر داده است که روح زنده است و نعمت یا عذاب داده می‌شود؛ چنان‌چه در آیات ۱۶۹ و ۱۷۰ سوره آل‌عمران آمده: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱۶۹﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ...﴾.^۵

۱. البانی، محمد ناصرالدین، موسوعة العلامة الإمام مجدد العصر محمد ناصر الدین الألبانی، ج ۹، ص ۱۰۹؛ آلوسی، نعمان بن محمود، الآيات البينات في عدم سماع الأموات على مذهب الحنفية السادات، ص ۹۲-۹۱.

۲. البانی، محمد ناصرالدین، مصابيح التنوير على صحيح الجامع الصغير للألبانی، ج ۱، ص ۱۲۲.

۳. تویجری، محمد، موسوعة فقه القلوب، ج ۵، ص ۱.

۴. ابن جوزی، جمال‌الدین، اللطائف، ص ۳۲؛ ابن جوزی، جمال‌الدین، صید الخاطر، ص ۳۷۸؛ ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۲۶۲-۲۷۰، ج ۴، ص ۲۹۲؛ ابن‌قیم جوزیه، محمد بن أبی‌بکر، الروح في الكلام على أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب والسنة، ص ۳۴؛ ابن‌رجب، عبد الرحمن بن أحمد، أهوال القبور وأحوال أهلها إلى النشور، ص ۱۲۸؛ آلوسی، محمود بن عبد الله، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج ۸، ص ۱۵۱؛ آل الشيخ، صالح بن عبدالعزيز، إتحاف السائل بما في الطحاوية من مسائل، ج ۳، ص ۲۲؛ آلوسی، نعمان بن محمود، جلاء العينين في محاكمة الأحمدين، ص ۱۷۲؛ البانی، محمد ناصرالدین، موسوعة العلامة الإمام مجدد العصر محمد ناصر الدین الألبانی، ج ۹، ص ۱۳۵.

۵. ابن‌قیم جوزیه، محمد بن أبی‌بکر، الروح في الكلام على أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب والسنة، ص ۳۴؛ آلوسی، محمود بن عبد الله، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، ج ۸، ص ۱۵۱.

ابن تیمیه و شوکانی می‌گویند: ارواح شهدا در بهشت هستند.^۱ آنها در ادامه می‌گویند: ائمه و جمهور اهل سنت معتقدند که ارواح مؤمنین در بهشت هستند. آلوسی در ادامه می‌نویسد: ابن حزم از اهل حدیث حکایت کرده که آنها معتقدند که ارواح مؤمنین در قبورشان هستند و همین قول را ابن عبدالبر ترجیح داد و استدلال به احادیثی (مثل حدیث زیارت مردگان که آمده است: السلام علیکم دار قوم مؤمنین) می‌کنند.^۲ ابن قیم در نقد این قول می‌گوید: ارواح گاهی اوقات در قبر هستند؛ نه اینکه همیشه در قبر باشند و مفارقت با قبر نداشته باشند؛ چنان‌که مالک گفت ارواح هر جا بخواهند می‌روند.^۳ آلوسی نیز هم همین قول ابن قیم را می‌پذیرد.^۴

همه آنها معتقدند که روح بعد از مرگ زنده است و محل استقرار ارواح مؤمنین در بهشت است و این قول منافات ندارد که هر وقت خدا بخواهد ارواح متصل به بدن شوند؛ گرچه در مصداق اتصال اختلاف است؛ تا جایی که ابن رجب می‌گوید: این قول مردن ارواح، قول اهل بدعت است؛^۵ همچنین صالح فوزان می‌گوید: مذهب سلف امت و ائمه امت بر این است که روح بعد از مفارقت از بدن باقی است و عذاب، یا نعمت داده می‌شود.^۶

اطلاع ارواح و ارتباط ارواح با زائران قبورشان

ابن قیم می‌گوید: سلف اجماع دارند که مرده جواب سلام زائرش را می‌دهد و در آثار به تواتر رسیده که میت زائرش را می‌شناسد و به او بشارت می‌دهد؛ همان‌طور پیامبر ﷺ برای امت خودش تشریع کردند که وقتی بر اهل قبور سلام می‌دهید، سلام شما به صورت مخاطب باشد؛ یعنی بگویید: (السَّلامَ عَلَیْکُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ)؛ این خطاب به-

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۳۲؛ شوکانی، محمد بن علی، الفتح الربانی من فتاوی الإمام الشوکانی، ج ۲، ص ۶۴۹.

۲. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج ۸، ص ۱۵۳؛ آلوسی، نعمان بن محمود، الآیات البینات فی عدم سماع الأموات علی مذهب الحنفیة السادات، ص ۷۸؛ ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، الروح فی الکلام علی ارواح الأموات والأحیاء بالدلائل من الکتاب والسنة، ص ۹۲.

۳. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، الروح فی الکلام علی ارواح الأموات والأحیاء بالدلائل من الکتاب والسنة، ص ۹۲.

۴. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج ۸، ص ۱۵۳.

۵. ابن رجب، عبدالرحمن بن أحمد، أحوال القبور وأحوال أهلها إلى النشور، ص ۱۲۷.

۶. فوزان، صالح بن فوزان، کتب العقیده، ج ۱۱، ص ۵۰.



کسی است که می شنود و تعقل می کند. وگرنه اگر میت نشنود، این خطاب به منزله خطاب معدوم و جماد است و لغو لازم می آید.^۱ ابن تیمیه هم می گوید: میت فی الجمله می شنود و در صحیحین آمده که پیامبر ﷺ امر فرمود که به اموات سلام کنید و این سلام دادن بر کسی است که می شنود و نسبت به زائرش علم دارد؛ سپس ابن تیمیه استدلال به چند حدیث می کند که میت جواب سلام را می دهد.^۲ او در ادامه می گوید: موقع سلام دادن، همان طور که در حدیث آمده، روح به بدن برمی گردد و در مواقع دیگر هم، روح به بدن برگشت داده می شود. ارواح مؤمنین در بهشت هستند؛ ولی هر وقت خدا خواست متصل به بدن می شوند و این اتصال به منزله نزول ملک، یا به منزله شعاع خورشید بر زمین است. مالک هم معتقد است که ارواح، هر جایی بخواهند می روند.^۳ ابن عثیمین می گوید: آنچه از ادله شرعی برای من ظاهر شده این است که پیامبر ﷺ سلام را می شنود؛ همان طور که اهل قبور وقتی بر آنها سلام داده می شود می شنوند؛ چراکه اهل قبور با ضمیر "کاف" مخاطب قرار می گیرند. در این رابطه ابن عبدالبر حدیثی را صحیح دانسته و ابن قیم در کتاب الروح آن را ذکر کرده است.^۴

ابن قیم به احادیث متعددی در کتاب الروح استدلال می کند که میت جواب سلام زائرش را می دهد و او را می شناسد و با او مأنوس می شود. ابن عبدالبر نیز از پیامبر ﷺ نقل می کند: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُرُّ عَلَى قَبْرِ أَخِيهِ كَأَن يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيَسْلِمُ عَلَيْهِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ حَتَّى يَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، و از عایشه نقل شده که بیان داشته، پیامبر ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ رَجُلٍ يَزُورُ قَبْرَ أَخِيهِ وَيَجْلِسُ عِنْدَهُ إِلَّا اسْتَأْذَنَ بِهِ وَرَدَّ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ».^۵ جالب اینکه ابن تیمیه و ابن قیم و ابن رجب ذکر کرده اند که میت، اعمال نزدیکان و برادران خودش را می داند و اعمال احیا به اموات عرضه می شود. آنها به احادیث زیادی استدلال می کنند. یکی از آن احادیث، حدیث عبدالله بن مبارک از ابی ایوب است که می گوید: «تعرض

۱. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، الروح فی الکلام علی أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب والسنة، ص ۵.
 ۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۳۱ و ۳۶۴-۳۶۳.
 ۳. همان، ج ۲۴، ص ۳۶۵.
 ۴. ابن عثیمین، محمد بن صالح، فتاوی نور علی الدرب، جزء ۱۹۷، ص ۳۴.
 ۵. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، الروح فی الکلام علی أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب والسنة، ص ۵.

أَعْمَالُ الْأَحْيَاءِ عَلَى الْمَوْتَى فَإِذَا رَأَوْا حَسَنًا فَرَحُوا وَاسْتَبَشَرُوا وَإِنْ رَأَوْا سُوءًا قَالُوا اللَّهُمَّ رَاجِعْ بِهِ»^۱ همچنین شوکانی می‌گوید: در احادیث زیادی ثابت شده است اعمال احیا بر اموات عرضه می‌شود و لازمه‌اش آن است که اموات ادراک داشته باشند.^۲ اما سلفی‌های معاصر مثل بن‌باز و البانی و صالح فوزان معتقدند که میت نسبت به بستگانش هیچ علمی ندارد.^۳

ابن‌قیم می‌گوید: اصلاً زائر را زمانی زائر می‌گویند که مزور، زائرش را بشناسد و بداند چه کسی به زیارت او آمده است و معقول از زیارت نزد جمیع امت، زیارتی است که مزور زائرش را بشناسد؛ وگرنه اگر مزور زائرش را نشناسد، زیارتی بین این دو صورت نگرفته است؛ همچنین سلام بر کسی که شعور ندارد و نمی‌داند معقول نیست؛ پس سلام و خطاب و ندا برای کسی است که می‌شنود و مخاطب می‌شود و تعقل می‌کند.^۴ ابن‌قیم می‌گوید: روح، اشراف بر قبر دارد و بسیاری از مردم اشتباه می‌کنند و خیال می‌کنند که جنس روح از جنس اجسام معهوده است؛ زمانی که مکانی را اشغال بکند ممکن نیست در مکان دیگری باشد و این تصور از روح اشتباه است و شأن روح غیر از شأن بدن است؛ بلکه روح رسول‌الله ﷺ در اعلی‌علیین است و موقع سلام به‌سوی قبر برمی‌گردد و جواب سلام زائرش را می‌دهد و کلامش را می‌شنود.^۵ او در ادامه ذکر می‌کند: این انتقال مثل چشم به‌هم زدن، خیلی سریع صورت می‌گیرد؛ یا اینکه روح متصل به قبر است و اشراف بر قبر دارد؛ به‌طوری‌که شعاع خورشید بر زمین است ولی خود خورشید در آسمان است؛ همچنین نقل می‌کند که مالک و ائمه دیگر به‌خاطر سرعت انتقال ارواح از عرش به زمین می‌گویند: ارواح هر مکانی که بخواهند می‌روند.

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۲۴، ص ۳۳۱؛ ابن‌قیم جوزیه، محمد بن ابی‌بکر، الروح فی الکلام علی أرواح الأموات والأحیاء بالدلائل من الکتاب والسنة، ص ۷؛ ابن‌رجب، عبدالرحمن بن أحمد، أهوال القبور وأحوال أهلها إلی الشور، ص ۹۰.

۲. شوکانی، محمد بن علی، الفتح الربانی من فتاوی الإمام الشوکانی، ج ۲، ص ۶۲۳.

۳. بن‌باز، عبدالعزیز بن عبدالله، فتاوی نور علی الدرب، ج ۱۴، ص ۱۴۹؛ البانی، محمد ناصرالدین، موسوعة العلامة الإمام مجدد العصر محمد ناصر الدین الألبانی، ج ۳، ص ۷۸۹؛ فوزان، صالح بن فوزان، الرد علی فیصل مراد علی رضا فیما کتبه عن شأن الأموات وأحوالهم، ص ۱۱ و ۸.

۴. ابن‌قیم جوزیه، محمد بن ابی‌بکر، الروح فی الکلام علی أرواح الأموات والأحیاء بالدلائل من الکتاب والسنة، ص ۸.

۵. همان، ص ۱۰۲-۱۰۱.

رسیدن ثواب قرائت قرآن، نماز و روزه به میت

ابن قیم می‌گوید: جماعتی از سلف وصیت کردند که هنگام دفن، سر قبرشان قرآن تلاوت شود. عبدالله بن عمر چنین وصیتی کرده و احمد هم تا زمانی که اثر به او نرسیده انکار می‌کرد و می‌گفت: قرائت قرآن نزد قبر بدعت است؛ ولی بعدها از این نظریه برگشت و گفت قرائت قرآن بر قبر، هنگام دفن بدعت نیست.^۱ ابن قیم در ادامه می‌آورد که شافعی هم قرائت نزد قبر را جایز می‌داند؛ گرچه خود ابن قیم در ذیل حدیث «اقْرَأُوا {یس} عِنْدَ مَوْتَاکُمْ» می‌گوید: با قرائت کنار قبر ثوابی به میت داده نمی‌شود؛ چون ثواب یا به قرائت است یا به گوش دادن است و این یک نوع عملی است که از میت قطع شده است؛^۲ اما ابن قیم در جای دیگری، استدلالِ انقطاعِ عمل را برای کسانی می‌آورد که معتقدند، ثواب قرائت به میت نمی‌رسد^۳؛ اما خود ابن قیم معتقد است که ثواب نماز و روزه و قرائت قرآن به میت می‌رسد.

قرطبی در تذکره می‌گوید: از بعضی نقل است که ثواب قرائت برای قاری است؛ اما ثواب استماع برای میت است؛ چراکه در آیه قرآن آمده: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؛^۴ سپس نظر خودش را بیان می‌کند که بعید نیست هم ثواب قرائت و هم ثواب استماع برای میت باشد و اگر هم میت نشنود، قرائت قرآن مثل صدقه و دعا و استغفار برای میت است؛ چراکه قرآن دعا و استغفار و تضرع است و به وسیله قرآن متقرب به خدا می‌شوند؛^۵ پس همین که مرده صدای قرائت قرآن را می‌شنود، یک نوع ارتباطی بین میت و زائرش است.

اشکال

بعضی از علما می‌گویند: عمل انسان منقطع است، مگر صدقه جاریه و علمی که به وسیله آن نفع ببرد و فرزند صالحی که در حق او دعا کند.

۱. همان، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۱۲ و ۱۱.

۳. همان، ص ۱۱۷.

۴. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۵. قرطبی، شمس الدین محمد، التذکرۃ بأحوال الموتی وأمور الآخرة، ص ۲۸۸.

جواب

قرطبی به این ایراد هم جواب می‌دهد که اولاً قرائت هم دعا و استغفار برای میت است. ثانیاً قرائت از طرف فرزند و رفیق و مومنین، صدقه به میت است؛ همان‌طور که بعضی نقل می‌کنند: صدقه فقط مختص به مال نیست؛ بلکه قرائت قرآن و دعا هم صدقه شمرده می‌شود.^۱ جالب اینکه قرطبی در تذکره بابی به نام «ما جاء في قراءة القرآن عند القبر حالة الدفن وبعده وأنه يصل إلى الميت ثواب ما يقرأ ويدعى ويستغفر له ويتصدق عليه» دارد و در این باب، به احادیثی استدلال می‌کند که ثواب قرائت به میت می‌رسد و کلام بزرگانی را در این رابطه نقل می‌کند.^۲

ابن قیم می‌گوید: مذهب احمد و جمهور سلف و قول بعضی از اصحاب ابوحنیفه این است که ثواب صوم و نماز و قرائت قرآن به میت می‌رسد. مشهور از مذهب شافعی و مالک این است که ثواب این اعمال به میت نمی‌رسد؛^۳ همچنین ابن تیمیه می‌گوید: احمد و ابی حنیفه و طائفه‌ای از اصحاب مالک و شافعی می‌گویند: ثواب صوم و نماز و قرائت قرآن به میت می‌رسد^۴ و خود ابن تیمیه هم همین قول را می‌پذیرد. نعمان بن محمود آلوسی هم می‌گوید: اهل سنت و جماعت بر این عقیده هستند که ثواب روزه و نماز و قرائت قرآن و تمام خوبی‌ها، به میت می‌رسد.^۵

در ادامه ابن قیم احادیثی را می‌آورد که دلالت بر رسیدن ثواب صدقه، روزه و حج به میت دارد؛^۶ در واقع ابن قیم جواب حدیث انقطاع عمل انسان را می‌دهد که این حدیث چند استثنا دارد؛ همچنین می‌گوید: وقتی ثواب روزه‌ای که مجرد ترک و نیت قلبی است به میت می‌رسد، به طریق اولی ثواب قرائتی که عمل با لسان است و گوش می‌شنود و چشم می‌بیند، به میت خواهد رسید؛^۷ او در ادامه می‌گوید: عبادات بر دو قسم مالی و بدنی تقسیم می‌شوند و شارع می‌خواهد ما را آگاه بکند که با رسیدن ثواب صدقه به

۱. همان، ص ۲۸۸-۲۷۹.

۲. همان، ص ۲۷۴.

۳. ابن قیم جوزیه، محمد بن أبی بکر، الروح في الكلام على أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب والسنة، ص ۱۱۷.

۴. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، ج ۲۴ ص ۳۶۶.

۵. آلوسی، نعمان بن محمود، الآيات البينات في عدم سماع الأموات على مذهب الحنفية السادات، ص ۹۱.

۶. ابن قیم جوزیه، محمد بن أبی بکر، الروح في الكلام على أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب والسنة، ص ۱۲۱-۱۱۹.

۷. همان، ص ۱۲۲.



میت، ثواب سایر عبادات مالی هم به میت می‌رسد؛ همچنین با رسیدن ثواب روزه به میت، ثواب سایر عبادات بدنی هم به میت می‌رسد؛^۱ همچنین اگر در روایات، اسمی از حج و روزه و صدقه آمده، ولی اسمی از قرائت نیامده، به‌خاطر آن است که سائل از پیامبر ﷺ در این امور سؤال کرده و پیامبر ﷺ به این امور اذن داده، اما غیر از این امور را نفی و منع نکرده است.^۲ جالب اینکه در اینجا ابن‌قیم مانند بعضی از وهابیون امروزی (مثل صالح فوزان و ابن‌عثیمین که کلامشان خواهد آمد) که از سنت ترکیه استفاده کرده‌اند، برای منع قرائت قرآن از سنت ترکیه استفاده نمی‌کند؛ سنت ترکیه یکی از مسائل بسیار مهمی است که نیاز به مقاله جداگانه‌ای دارد تا ابعادش تحلیل و بررسی شود. ابن‌قیم می‌گوید: در این روایت عمل خود انسان قطع شده است؛ اما ثواب عمل دیگران نفی و قطع نشده و انتفاع عمل دیگران که به میت هدیه بدهند، قطع نشده است.^۳ جالب اینکه ابن‌قیم ادعا می‌کند: جمهور سلف معتقدند، ثواب قرائت به میت می‌رسد؛ ولی صالح فوزان ادعا می‌کند که قرائت قرآن و فاتحه برای اموات بدعت و امر محدثی است که سلف امت نه در مسجد و نه در مقبره و نه در خانه چنین کاری نکرده‌اند؛^۴ همچنین البانی می‌گوید: سلف صالح چنین کاری نکرده‌اند و از سلف، سلام بر قبور آمده و قرائت قرآن نزد آنها بدعت مکروهه است؛ همانند متقدمینی (مثل ابوحنیفه، مالک و احمد) که تصریح به کراهت کرده‌اند.^۵ البانی در ادامه می‌گوید: اگر اثری از ابن‌عمر وارد شده که وصیت کرده هنگام دفن بر قبرش قرآن خوانده شود، برفرض که سندش صحیح باشد، حمل بر قرائت هنگام دفن می‌شود؛ نه اینکه مطلقاً بر سر قبر قرآن خوانده شود. ابن‌عثیمین و بن‌باز هم می‌گویند: قرائت قرآن برای میت بدعت است و چنین چیزی از پیامبر ﷺ وارد نشده است.^۶ بن‌باز درجایی دیگر می‌گوید: اکثر اهل علم، قرائت قرآن را برای میت جایز می‌دانند؛ ولی افضل نزد من، عدم جواز است؛

۱. همان، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۱۴۳.

۳. همان، ص ۱۲۹.

۴. فوزان، صالح بن فوزان، مجموع فتاوی فضیلة الشیخ صالح بن فوزان، ج ۱، ص ۲۹۹.

۵. البانی، محمد ناصرالدین، موسوعة العلامة الإمام مجدد العصر محمد ناصر الدین الألبانی، ج ۲، ص ۴۶۷.

۶. ابن‌عثیمین، محمد بن صالح، فتاوی نور علی الدرب، جزء ۱۹۷، ص ۴۲ و ۹؛ بن‌باز، عبدالعزیز بن عبدالله، فتاوی نور علی الدرب، ج ۱۴، ص ۲۵۰.

چراکه در این رابطه نقلی از سلف صالح نشده است.^۱

آنچه مسلم است، با تفحص در کلام قرطبی، ابن تیمیه، ابن قیم و دیگران مشخص می‌گردد، اتفاقاً سلف امت به این کار پایبند بوده‌اند. جالب اینکه البانی می‌گوید: مذهب احمد و ابوحنیفه و سلف صالح بر عدم قرائت است؛ درحالی‌که ابن تیمیه و ابن-قیم می‌گویند: مذهب احمد و ابوحنیفه و جمهور سلف بر این است که ثواب قرائت به میت می‌رسد؛ لذا این ادعای البانی جای تأمل دارد. خود ابن‌قیم نیز می‌گوید: کسی بگوید سلف چنین کاری نمی‌کردند، جاهل به این امر است و نمی‌داند که سلف چنین کاری می‌کردند.^۲

شنیدن مردگان

شوکانی می‌گوید: به تواتر ثابت شده که پیامبر ﷺ به زیارت قبور می‌رفت و آنها را مثل احیا خطاب قرار می‌داد و می‌فرمود: «السلام علیکم اهل دار قوم مؤمنین، وانا بکم- إن شاء الله- لاحقون، نسأل الله ولکم العافیة».^۳

در مقابل این قول که در سلام به میت، میت مخاطب قرار می‌گیرد و علم به زائرش دارد، بعضی مثل نعمان بن محمود آلوسی و البانی می‌گویند: در اینجا میت مخاطب قرار نمی‌گیرد و سماعی برای میت صورت نمی‌گیرد و این سلام دادن، دعا در حق میت است.^۴ بن‌باز هم می‌گوید: علم میت نسبت به زائرش از ادله شرعیه ثابت نیست و اخبار صحیحی وارد نشده که میت علم دارد؛ ولی سنت بر این است که بر میت سلام بدهند؛^۵ گرچه بن‌باز در مجموع فتاوی بعد از نقل کلام ابن‌قیم می‌آورد: سلف بر آن هستند که ارواح اموات تا زمانی که خدا بخواهد باقی هستند و می‌شنوند.^۶ آلوسی برای کلامش استدلال می‌آورد که این سلام دادن، امری تعبیدی است و این سلام، رحمت برای میت

۱. بن‌باز، عبدالعزیز بن عبدالله، فتاوی نور علی الدرب، ج ۱۴، ص ۲۶۷.

۲. ابن‌قیم جوزیه، محمّد بن أبی‌بکر، الروح فی الکلام علی أرواح الأموات والأحیاء بالدلائل من الکتاب والسنة، ص ۱۴۳.

۳. شوکانی، محمد بن علی، الفتح الربانی من فتاوی الإمام الشوکانی، ج ۲، ص ۶۲۲.

۴. آلوسی، نعمان بن محمود، الآیات البینات فی عدم سماع الأموات علی مذهب الحنفیة السادات، ص ۹۱؛ البانی، محمد

ناصرالدین، موسوعة العلامة الإمام مجدد العصر محمد ناصر الدین الألبانی، ج ۹، ص ۹۷.

۵. بن‌باز، عبدالعزیز بن عبدالله، فتاوی نور علی الدرب، ج ۱۴، ص ۱۵۳-۱۵۲.

۶. بن‌باز، عبدالعزیز بن عبدالله، مجموع فتاوی العلامة عبدالعزیز بن‌باز، ج ۳، ص ۳۱۱.

است و ما میت را به منزله‌ی مخاطب قرار می‌دهیم و چنین کاری در لغت عربی شایع است.

این قول آلوسی و البانی تحت بحث سماع موتی قرار می‌گیرد که نیاز به مقاله یا کتاب جداگانه‌ای دارد؛ اما اجمالاً می‌گوییم، دلیل اول (تعبدی) مردود است؛ چراکه شارع مقدس حکیم است و به امر لغوی امر نمی‌کند؛ چون فرض این است که میت سلام را نمی‌شنود و مثل این است که بر جمادات سلام داده‌ایم؛ پس عقلاً چنین کاری بر شارع جایز نیست؛ چنانچه در این رابطه قول ابن‌قیم را قبلاً ذکر کردیم؛ اما در جواب دلیل دوم (میت به منزله مخاطب است و در زبان عربی معهود است) می‌گوییم، بله، سلام دادن حتی بر مخاطب زنده هم رحمت و دعا در حق مخاطب است؛ نه این که سلام فقط در حق میت رحمت و دعا باشد؛ همچنین از ظاهر این جمله (السَّلامُ عَلَیْکُمْ ذَارِ قَوْمٍ مُّؤْمِنِینَ)، استفاده می‌شود که میت، خود مخاطب قرار می‌گیرد؛ نه اینکه به منزله‌ی مخاطب باشد و این تأویل نیاز به دلیل دارد؛ چراکه اصل این است که کلام بر ظاهرش حمل شود؛ چنانچه معهود در لغت عربی این است که وقتی کسی مخاطب سلام قرار می‌گیرد، دارای تعقل و درک است.

اکثر سلفی‌ها (ابن تیمیه، ابن‌قیم، شوکانی، ابن‌عثیمین و دیگران)، معتقدند که میت سلام را می‌شنود و نسبت به زائرش درک و علم دارد. سلام نیز بر کسی خطاب می‌شود که دارای درک است؛ اما بعضی از سلفی‌ها مثل البانی و نعمان بن محمود آلوسی می‌گویند: میت، سماعی نسبت به سلام ندارد و این سلام در واقع دعا در حق میت است؛ همچنین نسبت به رسیدن ثواب قرائت به میت، ابن تیمیه و ابن‌قیم و قرطبی و نعمان بن محمود آلوسی و دیگران می‌گویند: ثواب قرائت قرآن به میت می‌رسد؛ ولی سلفی‌های معاصر مثل ابن‌عثیمین و البانی و صالح فوزان و بن‌باز می‌گویند: ثواب قرائت به مرده نمی‌رسد و این عمل، عمل بدعی است.

آنچه مسلم است، سلفی‌های معاصر حتی به کلام سلف خودشان پایبند نبوده و در تفکر سلفی‌ها یک تغییر و دگرگونی ایجاد شده؛ در واقع علت این تغییر و مصادیق اختلاف بین سلفی‌های معاصر با سلف خودشان، نیاز به مقاله یا کتابی جدا جهت تحلیل و بررسی دارد.

نتیجه

در مجموع مطالبی که در بحث خصوصیات روح بعد از مرگ از دیدگاه سلفیه و وهابیت بیان شد، می‌توان به این نتیجه رسید که آنچه از کلام سلفی‌ها به دست می‌آید این است که سلفیه و وهابیت، تعریفی برای روح ارائه نکرده‌اند و علم آن را واگذار به خداوند متعال می‌کنند. اگر هم بعضی از وهابیت تعریفی داشته‌اند، همان تعریف ابن‌قیم است که گفت: روح جسم نورانی، علوی (از عالم بالا)، خفیف، زنده و متحرکی است که در جوهر اعضاء نفوذ می‌کند. ثابت شده که همه سلفی‌ها معتقدند، روح بعد از مرگ زنده است؛ تا جایی که ابن‌رجب می‌گوید: این قول مردن ارواح، قول اهل بدعت است؛ همچنین سلفی‌ها می‌گویند: محل استقرار ارواح مومنین در بهشت است و این قول منافاتی با این موضوع ندارد که هر وقت خدا بخواهد، ارواح متصل به بدن شوند. اکثر سلفی‌ها مثل ابن‌تیمیه و شاگردانش و حتی بعضی از وهابیت معاصر مثل ابن‌عثیمین معتقدند که میت، سلام را می‌شنود و نسبت به زائرش درک و علم دارد و سلام بر کسی خطاب می‌شود که دارای درک است؛ اما بعضی از وهابیت مثل البانی می‌گویند: میت، سماعی نسبت به سلام ندارد و این سلام در واقع دعا در حق میت است؛ همچنین نسبت به رسیدن ثواب قرائت قرآن به میت، اکثر سلف حتی خود ابن‌تیمیه و ابن‌قیم و بعضی از سلفی‌های معاصر می‌گویند: ثواب قرائت قرآن به میت می‌رسد. در مقابل بعضی از وهابیت معاصر مثل ابن‌عثیمین، البانی، صالح فوزان و بن‌باز می‌گویند: ثواب قرائت به مرده نمی‌رسد و این عمل، عمل بدعی است.



منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن اثير جزري، مبارك بن محمد، النهاية في غريب الحديث و الأثر، قم: موسسه مطبوعاتي اسماعيليان، چاپ اول، بی تا.
٣. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی، محقق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه نبویه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ١٤١٦ق.
٤. ابن جوزی، جمال الدین، صید الخاطر، محقق: حسن المساحی سويدان، دمشق: دار القلم، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٥. ابن رجب، عبدالرحمن بن أحمد، أهوال القبور وأحوال أهلها إلى النشور، محقق: عاطف صابر شاهين، مصر: دار الغد الجديد، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
٦. ابن عباد، صاحب، ابن عباد، اسماعيل، المحيط فی اللغة، بيروت: عالم الكتاب، چاپ اول، ١٤١٤ق.
٧. ابن عثيمين، محمد بن صالح، شرح العقيدة السفارينية - الدرّة المضیة في عقد أهل الفرقة المرضیة، ریاض: دار الوطن للنشر، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
٨. ابن عثيمين، محمد بن صالح، فتاوی نور علی الدرب، بی جا: مؤسسة الشيخ محمد بن صالح بن عثيمين الخيرية، چاپ اول، ١٤٢٧ق.
٩. ابن قیم جوزیه، محمد بن أبی بکر، الروح في الكلام على أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب والسنة، بيروت: دار الكتب العلمية، بی تا.
١٠. ابن كثير، إسماعيل بن عمر، تفسير القرآن العظيم، محقق: سامی بن محمد سلامه، بی جا: دار طيبة للنشر والتوزيع، چاپ دوم، ١٤٢٠ق.
١١. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، دار صادر، چاپ سوم، ١٤١٤ق.
١٢. ابوالحسن، احمد بن فارس بن زكريا: معجم مقائيس اللغة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
١٣. آل الشيخ، صالح بن عبدالعزيز، إتحاف السائل بما في الطحاوية من مسائل، بی جا: بی نا، بی تا.
١٤. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، محقق: علی عبدالباری عطية، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٥ق.
١٥. آلوسی، نعمان بن محمود، الآيات البينات في عدم سماع الأموات على مذهب الحنفية السادات، محقق: محمد ناصرالدین الألبانی، بی جا: چاپ دوم، ١٣٩٩ق.

١٦. آلوسی، نعمان بن محمود، جلاء العینین فی محاكمة الأحمدين، بی جا: مطبعة المدني، ١٤٠١ق.

١٧. البانی، محمد ناصرالدين، مصابيح التنوير على صحيح الجامع الصغير، بی جا: بی نا، بی تا.
١٨. البانی، محمد ناصرالدين، موسوعة العلامة الإمام مجدد العصر محمد ناصر الدين الألباني، محقق: شادی بن محمد بن سالم آل نعمان، صنعاء، یمن: مركز النعمان للبحوث والدراسات الإسلامية وتحقيق التراث والترجمة، چاپ اول، ١٤٣١ق.

١٩. بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وسننه وأيامه، محقق: محمد زهير بن ناصر، دار طوق النجاة، بی جا، چاپ اول، ١٤٢٢ق.

٢٠. بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، فتاوی نور علی الدرب، محقق: محمد بن سعد الشویعر، بی جا: بی نا، بی تا.

٢١. بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، مجموع فتاوی العلامة عبدالعزيز بن باز، محقق: محمد بن سعد الشویعر، بی جا: بی نا، بی تا.

٢٢. تویجری، محمد بن ابراهيم، موسوعة فقه القلوب، محقق: علی بن نایف الشحود بی جا: بی نا، بی تا.

٢٣. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت: دار العلم للملايين، چاپ اول، ١٤١٠ق.

٢٤. جوينی، عبد الملك، الارشاد الى قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، بیروت، دار الكتب العلمیه، چاپ اول، ١٤١٦ق.

٢٥. حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، بیروت: دار الفكر المعاصر، چاپ اول، ١٤٢٠ق.

٢٦. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، لبنان، سوریه: دار العلم - الدار الشامیه، چاپ اول، ١٤١٢ق.

٢٧. زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ اول، ١٤١٤ق.

٢٨. سیوطی، عبدالرحمن بن أبی بکر، شرح الصدور بشرح حال الموتی و القبور، محقق: عبدالمجید طعمه حلبی، لبنان: دار المعرفة، چاپ اول، ١٤١٧ق.

٢٩. شوکانی، محمد بن علی، الفتح الرباني من فتاوی الإمام الشوکانی، محقق: أبو مصعب «محمد صبحی» بن حسن حلاق، صنعاء: مكتبة الجيل الجديد، بی تا.



۳۰. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدیر، دمشق، بیروت: دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۳۱. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ق.
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
۳۳. فوزان، صالح بن فوزان، الرد علی فیصل مراد علی رضا فیما کتبه عن شأن الأموات وأحوالهم، ریاض: دار العاصمة، چاپ دوم، ۱۴۱۹ق.
۳۴. فوزان، صالح بن فوزان، کتب العقیده، بی جا: بی نا، بی تا.
۳۵. فوزان، صالح بن فوزان، مجموع فتاوی الشیخ صالح الفوزان، تحقیق: حمود بن عبدالله المطر - عبدالکریم بن صالح المقرن، ریاض: دار ابن خزیمه، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
۳۶. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: منشورات دار الرضی، چاپ اول، بی تا.
۳۷. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ ششم، ۱۴۱۲ق.
۳۸. قرطبی، شمس الدین محمد بن احمد، التذکره بأحوال الموتی وأمور الآخرة، محقق: دکتر صادق بن محمد، ریاض: مکتبه دار المنهاج للنشر والتوزیع، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
۳۹. قرطبی، شمس الدین محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تحقیق: أحمد البردونی و إبراهيم أطفیش، قاهره: دار الکتب المصریة، چاپ دوم، ۱۳۸۴ق.
۴۰. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تحقیق: احمد بردونی و ابراهیم املفیش، قاهره، دار الکتب المصریة، چاپ دوم، ۱۳۸۴ق.
۴۱. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: مرکز الکتاب للترجمة و النشر، چاپ اول، ۱۴۰۲ق.

